

نکاتی درباره

طرح تحقیق نظام حکومتی الگو

سال ۱۳۹۰ کتابی با عنوان «مقدمه‌ای بر طرح تحقیق نظام حکومتی الگو» در تیراژی محدود منتشر شد. این کتاب ۲۰۷ صفحه‌ای روندی را معرفی می‌کرد که بر اساس آن بتوان الگویی برای حکومت دینی در عصر مدرن طراحی کرد، مبتنی بر مبانی اسلامی و تجارب اندوخته شده جمهوری اسلامی ایران در سال‌های پس از انقلاب. گفته می‌شود طرح مذکور به مرحله اجرا نیز وارد شده، اما پس از مدتی به دلایلی نامعلوم متوقف. در این نوشته ابتدا مبانی اصلی طرح را مستند به خود کتاب بیان کرده و سپس نقدهایی را نسبت به آن طرح می‌کنیم.

معرفی طرح

مسئله اساسی پژوهش

۱. نامناسب و ناکارآمد بودن نظام‌های الگو در غرب
۲. نیاز هر نظام سیاسی به چارچوب معرفتی برای ماندگاری
۳. طراحی الگو؛ نیازمند فهم چارچوب و نظام معرفتی
۴. ادعای انقلاب اسلامی بر پی‌ریزی تمدن عظیم اسلامی در تاریخ حیات اجتماعی انسان
۵. متأثر بودن طرح نظام الگو از اندیشه‌های مذهبی و دینی
۶. نیاز حکومت الگو در تحقق به مشروعیت جهانی
۷. همراهی تحقق انقلاب با مردم‌سالاری دینی
۸. فقدان این الگو در کشور و ضرورت طراحی آن

ضرورت‌های اجرای پژوهش

۱. راه‌گشایی برای مدیران راهبردی و نویدبخش فردای روشن
۲. مستندسازی تجربیات مدیریتی و بهره‌برداری از آن‌ها برای پرهیز از تکرار اشتباهات
۳. پیشبرد آرمان مهدویت هماهنگ با مقتضیات فطری بشر از طریق ارائه الگوی برتر تمدنی
۴. تجلی حقایق دین در قالب تمدن اسلامی
۵. ساماندهی نظام جامع مدیریت بر مبنای اسلام
۶. ایجاد تحرک اجتماعی در قشرهای نخبگان فکری، نخبگان ابزاری و توده مردم از طریق پویایی دین
۷. نیاز تمدن اسلامی به پیشرفت همه‌جانبه در علم با شاخص‌های عدالت، معنویت و عقلانیت
۸. تأکیدات مقام معظم رهبری (حفظه‌الله) مبنی بر تدوین نظام حکومتی الگو
۹. ترغیب تصمیم‌گیران سیاسی و اجرایی برای توجه به مقتضیات بومی و فرهنگی
۱۰. نیاز مرجعیت سیاسی جامعه انقلابی به بازشناسی نظام الگو
۱۱. خلأ راهبردی ملت‌های جهان در حوزه حکمرانی انسان‌پایه و عدالت‌جو

۱۲. توقف نفوذ نظام سیاسی لیبرال دموکراسی غرب در کشورها

پیشینه پژوهش

۱. این موضوع تازه و بدیع است.
۲. محققان با مراجعه حضوری به کتابخانه‌های ذیل دریافتند که پژوهش نظام‌مندی با این عنوان انجام نشده است:
 - ۲/۱. کتابخانه مرکزی معاونت برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی ریاست جمهوری
 - ۲/۲. کتابخانه دانشگاه تهران
 - ۲/۳. کتابخانه دانشگاه تربیت مدرس
 - ۲/۴. کتابخانه دانشگاه امام صادق (ع)
 - ۲/۵. کتابخانه دانشگاه شهید بهشتی
 - ۲/۶. کتابخانه دانشگاه شیخ مفید
 - ۲/۷. کتابخانه ملی
 - ۲/۸. مرکز اسناد و مدارک علمی کشور
 - ۲/۹. مرکز ملی استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام
۳. تنها یک پایان‌نامه و چهار مقاله در مورد بعضی از مفاهیم اساسی این تحقیق یافت شد.
۴. اهداف و سؤالات این پژوهش‌ها به روشنی با تحقیق حاضر تفاوت دارد.
۵. بنابراین این پژوهش پیشینه قابل توجهی ندارد.

هدف پژوهش

هدف اصلی

۱. تدوین نظام حکومتی الگو
۲. از طریق تبیین تجارب نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران
۳. بر اساس آرا و اندیشه‌های امامان انقلاب و قانون اساسی کشور
۴. با رویکردهای راهبردی

اهداف فرعی

۱. تنظیم گفتمان الهی ولایت فقیه و قانون اساسی متمدنی کشور
۲. طراحی الگویی مدون بر پایه ارزش‌های اسلامی
۳. شناسایی نقاط قوت و ضعف فعالیت‌های نظام

روش‌شناسی پژوهش

۱. روش ترکیبی سه بُعدی با تحلیل‌های کمی و کیفی و ترکیب آن‌ها
۲. روش تحلیلی تفسیری در شرح قانون اساسی، فرمایشات و تدابیر امامان انقلاب
۳. روش موردی زمینه‌ای برای تبیین تجربیات نظام با تأکید بر آزمون فرضیه
۴. روش نظریه‌پردازی مبنایی با ترکیب همزمان تمامی داده‌های حاصله



خروجی‌های مطلوب پژوهش

۱. بیانیه‌های: چشم‌انداز، اصول و ارزش‌ها، دکترین، مأموریت و جهت‌گیری راهبردی نظام حکومتی الگو
۲. اهداف تعالی‌ساز و مرجع در برتری کارکردهای نظام
۳. گزینه‌های سیاستی در قالب گفتمان‌های ارتقای بخش و مشروعیت‌ساز
۴. برنامه‌های راهبردی و اجرایی برای پیاده‌سازی سیاست‌ها
۵. برنامه تطبیق کارکردها با حقوق و قوانین اساسی کشور
۶. ارزیابی فعالیت‌های مرجع بر اساس کارکردهای نظام
۷. پیوست‌های مدیریت راهبردی برای هر کارکرد نظام

نقد طرح

چالش حرکت دائمی

مکانیک به جراح قلب گفت: تخصص من از تو بیشتر است. تمام موتور را باز می‌کنم، طوری تعمیر که تا سال‌ها دیگر عیب و ایرادی پیدا نمی‌کند، درست می‌شود مثل روز اول. جراح پاسخ داد: من از تو متخصص‌تر، زمانی ادعا کن که بتوانی موتور روشن را بدون این‌که خاموش شود تعمیر کنی، کاری که من با قلب انسان می‌کنم!

اداره یک نظام تعطیل‌بردار نیست. مردم هر روز زندگی می‌کنند و هر روز نیاز به خدمات حکومت دارند. این یک چالش و مسئله بزرگ است که نمی‌شود نظام را خاموش کرد، روی چال برد، تعمیر کرد و دوباره به حرکت در آورد. حاکمیت را باید در حال کار و خدمت، آسیب‌شناسی، عیب را پیدا و علاج کرد، بدون آن‌که در فعالیت‌های جاری آن خللی بروز کند.

نقص: پس خروجی طرح تحقیق نظام حکومتی الگو منحصر در خود «طرح نظام» نیست، بلکه از آن مهم‌تر؛ باید شیوه و مراحل کشت و یا نصب این نظام هم مشخص شود. یعنی روند و گام‌هایی که بتوان نظام موجود را تبدیل به نظام مطلوب کرد. نظام مطلوبی که نشود جایگذاری کرد، به درد کسی نمی‌خورد! این جایگذاری تدریجی صورت می‌گیرد و نیاز به برنامه انتقال دارد.

پیشنهاد: لازم نیست خروجی تحقیق یک نظام کاملاً طراحی شده باشد، بلکه باید برنامه‌ای برای تحول تدریجی نظام فعلی باشد، تا به سمت نظام مطلوب حرکت کند. طبیعتاً هر گامی که پیش رود، نظام مطلوب بهتر فهم شده و تفصیل و دقت بیشتری پیدا خواهد کرد.

مثال: می‌خواهد تونل بسازد، ولی نقشه کامل زمین‌شناسی را ندارد. جهت را انتخاب می‌کند و آغاز به کندن. راهبردها را که تعیین کرده، هر جا به مانع برخورد، راهکار را پیدا می‌کند و می‌گذرد. مهم این است که برنامه او حافظ جهت حرکت است، تا تضمین کند هر چه زمان بگذرد، به هدف نزدیک‌تر می‌شود و از مسیر خارج نمی‌گردد.

مشکل تجربه‌نگاری

خودرویی در میدان شهر، تنها خودروی موجود. خراب و آسیب‌دیده. هر که سوار شده به در و دیوار زده. سال‌ها بعد یک نفر می‌تواند. او توانست خودرو را به سمتی که مایل بود حرکت دهد. همه کنجکاو که چطور؟ - من فهمیدم فرمان آن برعکس عمل می‌کند! مهندسان تصمیم گرفتند یک خودروی سالم و تمیز برای شهر بسازند. گفتند از تجربه او استفاده کنیم. از رفتار او عکس گرفتند و خودرو را بر همان اساس ساختند: خودرویی ساختند که وقتی فرمان را به

راست بچرخانی به چپ حرکت کند و برعکس!

آنچه امامان انقلاب با آن مواجه بودند، در تمام این سال‌ها، پیش از انقلاب و با آغاز نهضت، تا پس از آن و همین امروز، ساختاری التقاطی از نظام‌های غربی و شرقی، بومی و غیربومی بوده است؛ بانک غربی، تعاونی شرقی، رانت‌خواری اما متناسب با فرهنگ ریشه‌دار اولویت روابط خانوادگی! آنچه آنان ناگزیر به انجام داده‌اند، هدایت انقلاب به نحوی بوده که از گذرگاه‌های حسّاس جهانی عبور کند و برای این منظور از امدادهای غیبی الهی بهره‌مند.

نقص: تجربه‌نگاری و مستندسازی رفتار و عملکرد امامان انقلاب در چهل سال گذشته البته که ضرورت دارد و کار درستی، اما نمی‌تواند مبنا و ریشه و زیربنای تولید یک ساختار جدید حکومتی باشد. زیرا صرفاً توصیفگر نسبت عملکرد آنان با ساختار نادرست حاکمیت فعلی است.

پیشنهاد: مبنای اصلی و محوری طرح تحقیق بایستی نصّ و ظاهر قرآن و سنّت باشد. دین اسلام به عنوان محور و مبنای طراحی قرار گیرد. عملکرد امامان انقلاب بیانگر انتظارات و توقّع آن‌ها از الگوی حاکمیت تلقی گردد و بررسی شود اگر حکومت بر الگوی دینی رقم می‌خورد، چقدر عملکرد آن‌ها می‌توانست با آنچه روی داده متفاوت باشد.

مثال: وقتی مهندسان خودرویی ساختند که فرمانش درست کار می‌کرد، نابغه پشت آن نشست و گفت: احسنت، از خودروی خارجی سواری بهتری دارد. این را دیگر هر کدام از مردم شهر که رانندگی بلد باشد می‌تواند براند و راندن آن نیاز به نبوغ خاصی ندارد!

تحول شناختی

تا مهندسان خواستند خودرو بسازند، دانای شهر گفت: نکنید که ناممکن است. - چرا؟ - زیرا حرکت تنها در ذات و جوهر وجود فرض تحقّق دارد و حرکتی که شما دنبال آن هستید از مقوله «این» و عرض است و اعراض مقولات عشر همه از اقسام ماهیت، ماهیت هم اعتباری، اعتبار به معنای جعل، آنچه جعل ذهن انسانی باشد، تنها به وجود ذهنی محقّق می‌شود، تحقّق به وجود خارجی که ندارد. با بی‌معنایی حرکت در اعراض، ما فقط در وجود خود مراتب تشکیکی را طی می‌کنیم، در ذات خود متحرّکیم. در عوالم وجود از شهود به سمت غیب رشد می‌کنیم و از ناسوت به لاهوت سوق می‌یابیم و هر چه تعالی بیشتر، در همه جهات امکان سیر فراهم، بدون نیاز به آنچه شما خودرو می‌خوانید. وجود مجرد از دایره بقا به سمت فنا، پیوسته فانی در واجب الوجود، واجد کمالات کلیه اشیاء؛ از جمادات، تا نباتات و حیوانات، چه که علّت، واجد همه کمالات معلول. پس ما حاکم بر زمان و مکان، سیر ما محتاج جماد چه باشد؟! - ولی برادر، این خودرو دارد حرکت می‌کند! - اشتباه می‌کنی. حرکت آن جز خیال و اوهام نیست که قوه مفکره در نفس وقتی از حسّ جدا شود، خیال را می‌سازد. این‌ها خیال می‌کنند که خودروی متحرّک ساخته‌اند. این حرکت به معنای تبدیل وجود به عدم و عدم به وجود است و این تطوّر ممتنع است عقلاً و فلسفتاً و این قول همه فلاسفه متقدّم و متأخّر باشد؛ از معلّم اول ارسطو، کندی، معلّم ثانی فارابی، شیخ ابن سینا، شیخ اشراق سهروردی، تا حکیم متألّه ملاصدرا.

نقص: وقتی مبانی ما در هستی‌شناسی نتواند توصیفی از واقعیت ارائه کند که قابلیت تولید علوم متأخر از فلسفه را ممکن سازد، این علوم ناگزیر بر مبنای دیگری از فلسفه و توصیف دیگری از واقعیت شکل خواهند گرفت. در نتیجه قادر نخواهیم بود علوم را بر مبنای اسلامی خود استوار سازیم، زیرا این مبانی اسلامی را با چنین فلسفه‌ای آمیخته‌ایم.

پیشنهاد: طرح مذکور باید در مبانی فلسفی غور کرده و موانع و چالش‌های آن را بیان کند و نخستین پژوهش را متوجه تحول در مبانی فلسفی نماید.

مثال: علوم در غرب مجال پیشرفت نداشتند. دانشمندان غرب نیز توان تحول در مبانی فلسفی ارسطویی کلیسا را. رنسانس یا عصر نوزایی عبور از این مبانی فلسفی بود. اگر آن فلسفه تبدیل نمی‌شد، پیدایش علوم جدید ممتنع بود.

حجیت ذاتی یقین

نماز می‌خواند و دیگران نیز پشت سر وی. پیشنماز بود و فرد محترمی. دانشمند هم. اما سن که بالا رود، حواس انسان تحلیل. سلام را که گفت، گفتند: یک رکعت کم خوانده‌اید استاد. پاسخ داد: من یقین دارم نماز را درست خواندم، شما اگر شک دارید، نماز خود را اعاده کنید! - ما ده نفریم و همه می‌گوییم شما یک رکعت کم خوانده‌اید. - یقین ذاتاً حجّت است و حجّت آن نه قابل تفکیک. من یقین دارم درست خواندم و این برای من مُعَدَّر است.

نقص: علم اصول فقه مملوّ از قواعدی است که عقلی یا عقلایی هستند. در بعضی دوره‌های تاریخی منطق ارسطویی به نحوی بر علوم حوزوی سایه انداخت که تأثیرات فراوانی در علم اصول رقم زد. یکی از آن‌ها حجّت قطع است. این اصل که صرفاً متکی بر عقل است و نه نقل، بر این مبنا استوار است که قطع وقتی طریق وصول به واقع باشد، نه می‌تواند حجّت خود را از شارع اخذ کند و نه شارع قادر است تا حجّت را از آن سلب نماید. با چنین تعریفی از قطع، عقل خودمحوری ترسیم می‌شود که نه فقط ناتوان از اصلاح اشتباهات خود، بلکه مانع همکاری و پیدایش کار گروهی میان دانشمندان می‌گردد. حتی گفتگو و تبادل نظر را نیز ناممکن می‌سازد، چه که هر اندیشمندی به یقین خود چسبیده و آن را ذاتاً حجّت میان خود و خدای متعال دانسته و نگرانی از بابت احتمال عدم اصابت آن به واقع ندارد.

پیشنهاد: بنای طراحی حکومت الگو استناد به وحی است و تنها راه، استنباط از متون دینی. تا وقتی این علم اصول فقه مسیر استنباط را مدیریت کند، احکامی که استخراج می‌شود قابلیت اداره علوم تجربی را ندارد، علمی که ارتباط با واقع در آن‌ها مهم است و صرفاً با معذّریّت و منجزیّت کارشان راه نمی‌افتد. در گام‌های نخست طرح لازم است پژوهش‌هایی برای تحول علم اصول فقه تدبیر شود، تا قطع و حجّت آن را دوباره بر رسد.

مثال: من یقین دارم مشکل حرکت نکردن خودرو در گیربکس آن است. - خیر! من یقین دارم مشکل از کلاچ است. فرد سوّم حکم می‌شود: خُب، یقین هر کدام از شما ناشی از مفروضات و تجربیات شخصی شماست. این یقین که ذاتاً حجّت نیست، زیرا عقل هم مانند چشم از ابزارهای انسانی‌ست و خدشه‌بردار، محدود و ممکن‌الخطا. زمانی قابل اتکاست که دیگران هم آن را تأیید کنند. بیایید بذل جهد اجتماعی کنیم، گفتگو نماییم، بینّه و شاهد اقامه کنیم. هر کدام توانست دیگری را با ادله علمی و عینی متقاعد سازد، یقین او را مبنای ساخت خودروی جدید نماییم. زیرا ما می‌خواهیم خودرویی بسازیم که در واقعیت حرکت کند، نه این که صرفاً رفع تکلیف باشد، البته که تکلیف ما هم ساخت خودروی متحرک است.

محدودیت آیات الاحکام

دانشمندان جمع شدند تا خودرو را بسازند. - بفرمایید، این هم کتاب فیزیک. مشغول شویم. - نه برادر، کل فیزیک که لازم نیست. خودرو متحرک است، جامد هم که هست، پس فقط همان بخش مکانیک جامدات کافیه، کل فیزیک را می‌خواهیم چه کار. صفحات مربوط به علم مکانیک را از درون کتاب فیزیک در آوردند و خودرو ساختند. غافل بودند که سیستم هیدرولیک خودرو مبتنی بر مکانیک سیالات است. توجه نکردند که بحث نور در ساخت خودرو اهمیت دارد، آینه‌ها و شیشه‌ها و چراغ‌ها. از بحث آیرودینامیک رد شدند و فشار هوا را حساب نکردند. چه خودروی خطرناک، چقدر آدم به خاطر این بی‌توجهی تصادف کردند و آسیب دیدند.

نقص: قرآن بیش از شش هزار آیه است. آیاتی که امروز در استنباط احکام شرعی به کار می‌رود منحصر در پانصد.

بسیاری از احکامی که برای اداره نظام لازم است و طراحی حکومت الگو محتاج آن‌ها، خارج از این محدوده. وقتی کلام‌الله در حال توصیف وضعیت و حالات و احوالات اقوام گذشته است، احکام حکومتی را بیان می‌کند. این احکام امروز در فقه مغفول‌عنه واقع شده. طبیعی هم بوده، زیرا این فقه، فقه شیعه، در تمام این قرون مترصد و در مقام طراحی یک حکومت الگو نبوده است.

پیشنهاد: فصل مُشبعی از طرح ناگزیر باید اختصاص به پژوهش در آیات قرآن داشته باشد، با نگرشی نو. با رویکرد اجتماعی اگر تفقه شود، بسیاری از آیاتی که امروزه خارج از بررسی‌های فقهی شمرده می‌شود داخل در استنباط خواهند شد. فقهی که احکام حکومت را درک می‌کند، کامل‌تر از فقهی است که اختصاص به احکام فرد دارد.

مثال: رفقا بیایید تمام علم فیزیک را مبنای تولید خودروی خود قرار دهیم. - چه فایده؟ - چه فایده؟! اصلاً شاید یهو متوجه شدیم که می‌توانیم از طریق مبحث فیزیک هسته‌ای مشکل سوخت خودرو را حل کنیم. شاید توانستیم از طریق بحث جاذبه و قوانین آن، خودرو را معلق کنیم و چالش اصطکاک و اتلاف انرژی آن رفع شد. نوآوری‌هایی رخ داد و توانستند نسل جدیدی از خودروها را بسازند. یک خودروی الگو!

تقسیم ثلاثی منابع دین؛ عقاید، احکام، اخلاق

حکومت الگو را خواسته‌ایم مبتنی بر دین طراحی کنیم. منابع دین را چهار گفته‌اند؛ کتاب، سنت، عقل و اجماع. ولی البته این برای مدارا با عامه بوده؛ اهل سنت. فقهای شیعه عقل و اجماع را طوری توصیف می‌کنند و به نحوی عمل، تا به همان کتاب و سنت باز گردد. منبع تفقه جز قرآن و حدیث نیست. عقل ابزار فهم است، اجماع هم ابزار وصول به نقل. قدمای فقها این دو منبع را به سه قسم بخش کرده و سه نوع منبع پدید آوردند. متکلمان بخشی از قرآن و حدیث را گرفتند، آن‌هایی را که بتواند باورها و اندیشه‌ها را سامان دهد. عرفا و اساتید اخلاق هم به آیات و روایاتی چسبیدند که مستحبات و مکروهات را توصیف می‌کند، جایی که هدف رشد معنوی بشر است. قسمت کوچکی باقی ماند برای فقها. تنها آیات و احادیثی که تکلیف یک فرد را در دنیا مشخص سازد. اما حکومت بر گرفته از تمام این‌هاست.

نقص: در طراحی حکومت الگو جایی ننوشته‌ایم که گستره منابع استنباط باید گسترش یابد. دانشمندان حوزوی در منابع اعتقادی و اخلاقی ملاحظات فقهی نمی‌کنند، سند را بررسی نمی‌کنند، رجال و درایه و صحّت صدور و توثیق، صاف می‌روند سراغ متن، می‌خوانند و ذوقی معنا. در حالی که این‌ها نیز مبنای دستیابی به احکام حکومت هستند.

پیشنهاد: باید شیوه متین و استوار تفقه در دو بخش دیگر به کار گرفته شود. پژوهش‌هایی در نظر گرفته شود، تا با همان رویکرد فقهی به سراغ تمام منابع برود؛ هم آیات و روایات اعتقادی و هم آیات و روایات اخلاقی. آن‌ها نیز باید فقهی بررسی شوند، زیرا هدف یافتن احکام حکومتی است که تمام سه بُعد را داراست؛ عقاید، احکام و اخلاق. متوّلی تحقیق هر سه این‌ها هم.

مثال: لوط (ع) دخترانش را به کفار و فاسقان و هوس‌بازان و شهوت‌پرستان پیشنهاد داد. - مگر می‌شود؟! نبی خدا دختران با ایمان خود را بدهد به این انسان‌های کثیف؟! - بله که می‌شود. جامعه است دیگر. خداوند اصلاح جامعه را می‌خواهد. وقتی همجنس‌گرایی زبانه می‌کشد، نبی خدا مأمور می‌شود تا دختران خود را مفت مسلم تحویل فسّاق دهد، تا تمتّع ببرند. اگر چه به نظر اخلاقی نیاید. این ماجرا را خداوند آن‌قدر مهم دیده که در قرآن ذکر فرموده.

تزاحم احکام و تکالیف

چند دقیقه به آخر وقت نماز است. لحظه‌ای درنگ کند، قضا می‌شود. صدای داد و هواری که می‌شنود سر می‌کشد و غریقی می‌بیند، فردی که بی‌وقت و بی‌گدار به دریا زده و عن‌قریب تلف می‌شود. - چه کنم؟! نماز را ادا کنم تا قضا

نشده، یا انقاذ مهم‌تر است؟ - البته که باید نماز را رها کنی. جان انسان نزد خدا عزیزتر از نماز. تکلیف داری. اصلاً نماز بخوانی بعضی باطل دانسته. تراحم در تکالیف، تکلیف هم که آمده، وجوب دیگری را بُرده، اتیان کدام واجب را با ادای نماز خواهی کرد؟!

نقص: به این نکته مهم در طرح توجه نشده. تراحم در موضوعات مربوط به فرد است. یک انسان در یک زمان فقط قادر به انجام یک تکلیف است. نمی‌تواند، یعنی قدرت عینی ندارد، امکان ندارد برای او که هم نماز بخواند و هم انقاذ غریق کند. اما در جامعه این‌طور نیست. حکومت می‌تواند گروهی را مأمور به انقاذ نماید که پیوسته دریا را بپایند. این تفاوت مهم بین احکام فردی و حکومتی ایجاب می‌کند تا از نظرگاه نوینی به فقه توجه شود. استنباط احکام شرعی این بار باید با توجه به این مطلب باشد که تراحم نیست و هزاران احکام بایستی در کنار هم و در توازن و همسویی از منابع استخراج شوند.

پیشنهاد: دستیابی به نظام احکام را به طرح اضافه کنیم. احکامی که به جای تراحم، متوجه اولویّت‌ها هستند. می‌خواهیم الگوی تخصیص پیدا کنیم. هر بخش از جامعه چه مقدار در نزد شارع اهمیّت دارد، تکالیف اجتماعی چه نسبتی با هم دارند. پژوهش‌هایی را سامان دهیم تا ما را به این الگوی تخصیص برساند.

مثال: در غزوه ذات الرقاع پیامبر اسلام (ص) مأمور شد تا الگوی جدیدی از نبرد را پیاده نماید. دیگر تراحم نماز جماعت با نبرد نبود. تخصیص بود؛ گروهی با رسول خدا (ص) نماز خواندند و گروهی مسلّح و آماده دفاع. سریع جایگزین شدند و گروه دوم نماز و گروه اول دفاع.

اعتباری بودن جامعه

دانشمندانی که خواستند خودرو بسازند، خودرویی که درست کار کند، تمام قطعات را باز کردند و شروع کردند به طراحی و تولید. - وقتی داشتید باز می‌کردید، دقّت کردید که جای هر کدام کجاست؟ - مگر مهم است؟ خودرو تعدادی قطعه است دیگر. این‌ها را بسازیم خودرو ساخته شده. قطعات را ساختند، ریختند روی هم، خودرو نشد که نشد! تقریباً اکثر قریب به اتفاق اندیشمندان حوزوی جامعه را امری اعتباری می‌دانند که واقعیت خارجی ندارد. لشکر چیست؟ تعدادی سرباز در کنار هم، همین! آن‌چه واقعی است فرد است. وقتی ده نفر کنار هم بایستند می‌شوند ده نفر. ما در ذهن خود یک جعل و ساخته‌ای داریم که به آن‌ها اطلاق می‌کنیم گروه. در واقعیت خارج از ذهن چیزی غیر از ده انسان نیستند. فلسفه ما این را می‌گوید. تا زمانی که معتقد باشیم دو به اضافه دو، چهار می‌شود، از این تفکر سیستم و نظام و جامعه و گروه در نمی‌آید. حکومت هم. واقعیت این‌طور است که گاهی دو به اضافه دو، پنج می‌شود، جایی که رابطه خاصی میان این دو و آن دو برقرار شود. خود این رابطه هم یک امر واقعی و عینی است که وجود دارد. نه صرفاً به وجود ذهنی، بل وجود خارجی.

نقص: طرح به این نکته مهم نپرداخته که چطور این بحران نظری می‌تواند تمام الگوی حکومت الگو را به چالش بکشد و فرو بریزد. با چنین مبنای علمی نمی‌توان حکومتی را تصوّر کرد، چه برسد به طراحی.

پیشنهاد: پژوهش فلسفی به طرح اضافه شود، در مسیر تحوّل که بتواند ربط و رابطه و ارتباط و تعاضد را در موجودات واقعی خارجی ببیند. اشیا باید بازتعریف شوند، به گونه‌ای که سیستم و نظام از منظر فلسفه قابل تصوّر گردد.

مثال: وقتی لاستیک و رینگ به هم متصل شوند، روی محور بسته، سیستم تعلیق خودرو را شکل می‌دهند و کارایی پیدا می‌کنند، امکان حرکت خودرو را فراهم. این‌جا یک چیزی اضافه‌تر پدید آمده و خلق شده است، تا زمانی که لاستیک را کنار رینگ و در مجاورت محورها قرار دهیم. این‌ها با هم فرق دارند. این فرق در ربط است. وقتی ارتباط صحیح را

برقرار کردیم، یک چیز جدید، یک شیء جدید، یک پدیده‌ای را تولید و ایجاد کرده‌ایم، اولی کارآمد نبود، دومی هست، این چیز جدید سبب کارآمدی شده است، موجودی که واقعیتهای منحاز و متمایز از اجزا دارد. فلسفه ارسطویی، فلسفه صدرایی، فلسفه مشائی، فلسفه اشراقی، فلسفه‌هایی که ما امروز در حوزه‌های علمیه داریم، این تفاوت را نمی‌فهمد و نمی‌تواند توصیف کند. چطور می‌تواند منابع دین را از این زاویه ملاحظه کند و احکام حکومت در آورد.

کسالت ناشی از توکل

به مرحله پایانی ساخت خودرو که رسیدند، از همکاریش پرسید: اتصالات ترمز را محکم کردی؟ - خدا بزرگ است، مهربان هم. می‌داند من و تو زن و بچه داریم. جان ما را به خاطر نقص در ترمز که نمی‌گیرد! توکلت به او باشد، فقط او، باقی وسیله است! برادرش موتورسوار. بدون کلاه ایمنی. گارد جانبی هم روی موتور نبسته. آینه‌ها را هم برداشته. فرمان را به سمت داخل خم کرده، تا از لای ماشین‌ها رد شود. - برادر! خطرناک است، مراقب جانیت نیستی؟ - توکل به خدا، عمر دست خداست. تا خدا نخواهد هیچ اتفاقی نمی‌افتد. نشنیدی بچه کوچک را از زیر آوار زلزله زنده بیرون آوردند؟! پیچید جلوی ماشین. خودروی این ترمز نگرفت، موتور او امنیت نداشت. برادر مُرد. جامعه دین‌داران در طول تاریخ کوتاهی‌های فراوان داشته، توکل را نادرست معنا کرده، به کسالت و تنبلی دچار شده. امروز هم می‌شود. فردا هم خواهد شد. - مردم بی‌حجاب شده‌اند. فکری کن! - چه کنیم؟! از ما که کاری بر نمی‌آید. بگذار بر عهده خدا. إن شاء الله حضرت (عج) تشریف می‌آورند و حجاب را درست می‌کنند. ما نماز خودمان را درست بخوانیم هنر کرده‌ایم! نه ما را در قبر آن‌ها می‌خوابانند و نه آن‌ها را در قبر ما.

نقص: تا زمانی که این باور هر روز در بطن جامعه اسلامی به غلط اشراب می‌شود، از سوی عرفایی که گرفتار نادانی هستند، چطور می‌شود حکومت الگو طراحی کرد؟ شیطان حداقل هفت هزار سال است در حال فریب انسان‌هاست. برای انسان‌های دین‌دار هم نسخه‌های ویژه دارد؛ ترغیب به کسالت و تنبلی، با وعده توکل! مادامی که گروهی مؤید و معتبر پیوسته ماجراهایی از بزرگان نقل می‌کنند که چطور بدون توجه و رغبت به دنیا زندگی کرده‌اند و جامعه را به هیچ حساب نکردند و رستگار هم شدند، با آب و تاب فراوان، با چنین عرفانی، با چنین فهم نادرستی از دین، هر حکومتی زمین می‌خورد و نمی‌تواند الگو شود.

پیشنهاد: در مسیر رفع موانع و چالش‌های طراحی و تحقق حکومت الگو باید برنامه‌ای تدوین شود که زبان عرفان صوفی و تذکرة الأولیای را با اتکا به محکّمات آیات قرآن و روایات صحیحه و معتبر کوتاه نماید. طوری که تا بگوید: توکل به خدا، جنگ با دشمن که به موشک نیاز ندارد... صد نفر فریاد بزنند: پس فلان دستور رسول خدا (ص) چه می‌شود؟! فلان آیه قرآن را چه می‌گویی؟!

مثال: برادر نُمُرد. داغان شد، درب و داغان. در بیمارستان به عیادت آمد: خدا به تو رحم کرد که زنده‌ای! - می‌دانم. توبه کردم. اشتباه از خودم بود. خدا به من اختیار و اراده داده، تا از خودم مراقبت و محافظت کنم. من به وظیفه خود عمل نکردم و گناهکارم. - این عرفان راستین و شناخت متعالی را از کجا به دست آوردی؟! - یک لحظه، دقیقاً وقتی که میان زمین و آسمان بودم، هنگام تصادف، این فهم را پیدا کردم.

مجاز نبودن هر وسیله

خودرو می‌ساختند. - فهمیدم برای این که رایانه مرکزی خودرو داغ نکند چه باید کنیم. - چه؟! - سنگی در کشور کنگو هست، از معادن استخراج می‌شود. به صورت طبیعی ساخته شده؛ کلتان، فلز نیوبیوم. بهترین ماده برای تولید مدارهای مجتمع پردازنده. - نه! نمی‌شود. مردم کنگو به خاطر کار در این معادن هر روز کشته می‌شوند. جنگ‌ها راه افتاده. کودکان را به کارهای پرزحمت می‌گیرند. خرید کلتان همکاری در ظلم است. - پس خودروساز غربی چطور

استفاده کرده؟! ما هم که می‌خواهیم خودرو بسازیم. چه چاره؟!

نقص: رویکرد انسان دین‌دار این تفاوت مهم را با دیگران دارد؛ او نمی‌تواند از هر وسیله‌ای برای تشکیل حکومت و اداره جامعه استفاده کند. تمدن امروز غرب مبتنی بر تعریف جدیدی از اخلاق است؛ اخلاق به معنای شادی اکثری. میراثی که بنّام برای غرب باقی گذاشت. آن‌ها در طراحی حکومت خود، هر جا به مشکل خوردند راحت ردّ شدند، جنایت کردند، استثمار کردند، حمله کردند و کشتار، بومیان استرالیا را، بومیان آمریکا را، بومیان اقیانوسیه را، بومیان هند را چطور به بردگی گرفتند. یکی از مهم‌ترین چالش‌های طراحی حکومت دینی الگو این است که دست و بالش خیلی بسته و محدود است، در چارچوب دین، نیازمند رضایت پروردگار، هر کاری نمی‌تواند بکند و هر روشی را نمی‌تواند به کار بندد.

پیشنهاد: در طرح تحقّق حکومت الگو به صورت مشخص باید این مطلب تبیین شود. کاملاً روشن گردد که مسیر طراحی و پیاده‌سازی نباید خارج از چارچوب دین باشد. اگر حقوق پژوهشگر را پرداخت نکنی، اگر او را بیمه نکنی، اگر قرارداد جعلی و صوری ببندی، اگر هزینه‌های عمومی و بالاسری را گزاف حساب کنی، اگر قوانین اداره کار را مراعات نکنی، اگر آدم‌های زیردست خود را تحقیر کنی، اگر خود را مُحقّ بداننی که بیشتر از دیگران مصرف کنی، اگر آبدارچی پروژه را بی‌ارزش تلقّی کنی، رؤسا پای سفره‌های رنگین، او غذا را بیاورد و از اتاق خارج شود، تا مدیران بخورند و بپاشند و دوباره او بیاید و جمع کند، اگر نوکران و کلفتان پروژه با مدیران هم‌غذا نباشند، سر سفره‌های جدا بنشینند، خدا نکند که غذایشان هم تفاوت کند، این بیچارگی‌ها مانع تحقّق که حتی طراحی درست است. مدیریت یکی از علوم انسانی است. حکومت الگو هم که نیازمند تحوّل علوم انسانی. با مدیریت غربی نباید دست به طراحی ببریم. آنچه در می‌آید همانی می‌شود که در غرب در آمده؛ حکومت الگوی غربی! در طرح باید این ضوابط مشخص شود که کرامت انسانی محور طراحی است، حتی در مسیر خود طراحی.

مثال: صبحانه حلیم گرفته‌اند، برای مدیران و پژوهشگران ارشد طرح. - چرا حلیم؟ چقدر هم گوشت دارد. - از جای خوبی فرستادیم بخرند. بالاخره جلسه مهم کاری است و می‌خواهیم ذهن‌ها خوب کار کند و طرح خوبی بنویسیم. - طرح‌مان چیست؟ - دستور کار امروز ما این است که چطور شکاف طبقاتی را کاهش دهیم، ضریب جینی. - آبدارچی را صدا کن، طرح ما از همین جا شروع می‌شود، از این‌که سر این سفره کنار ما بنشیند. کنار که نه، او باید بالای مجلس بنشیند، چرا که زحمت کشیده و وقتی ما خواب بودیم، زودتر آمده و رفته حلیم و نان کنجدی تازه خریده، سفره پهن کرده، همه این‌ها خان نعمت اوست که گسترده. اول شکرگزار او باشیم. وقتی آبدارچی اداره کنار رئیس اداره نشست، نان کنجدی تازه و داغ خود را که در کاسه حلیم زد، خداوند تا لبخند را بر لب آبدارچی دید، نظر لطف و رحمت بر اعضای جلسه کرد، ایده‌هایی پیدا کردند که تا به حال نداشتند.

ضرورت حجّیت

راه استناد به وحی یکی بیشتر نیست و آن فقه است و در فقه آنچه هدف، دستیابی به حجّیت؛ به معنای منجزیّت و معذریّت. فقه شیعه بر خلاف عرفان اصلاً ذوقی نیست و به سلیقه دانشمند ربطی ندارد. بر خلاف فلسفه صرفاً عقلی هم نیست، عقل مستقل که خود را قادر به درک «واقعیت بتمام ذات» بداند؛ واقعیتی «کما هی هی»، امروز می‌گویند: عقل خودبنیاد. فقه مبتنی بر روش استنباط است، روشی که خود از بطن دین برآمده و بر کتاب و سنّت بنا شده. مدل حکومتی که بنای دینی بودن دارد، باید بر حجّیت متکی باشد.

نقص: تأکید و توجهی در طرح تحقیق نظام حکومتی الگو بر ضرورت حجّت بودن و حجّیت داشتن مبانی و روش‌ها و دستاوردهای پژوهش‌ها دیده نشد. اگر این مهم مغفول بماند، استناد محصول این تحقیق به دین ناممکن است.

پیشنهاد: تعریف درستی از حجیت فقهی ارائه شود در طرح و تأکید شود که تمامی پژوهش‌ها و دستاوردهای پژوهشی مورد انتظار بایستی به حجیت برسد، تا مقبول باشد و در غیر این صورت پذیرفتنی نیست.

مثال: رساله عملیه که منتشر می‌شود، فقیه روی جلد آن را امضا می‌کند و می‌نویسد: «إن شاء الله عمل به این رساله مجزی است». با این عبارت، عمل مکلف را بر دوش می‌گیرد و ضمانت می‌کند. او برای حصول و رسیدن به چنین وضعیتی که بتواند ضمانت در عمل به احکام شرعی ارائه کند، حالتی که مکلف بداند اگر عمل کند خداوند از او می‌پذیرد و از عقاب در امان می‌ماند، به طریق حجیت متوسل می‌شود. حجیت به قول فقها محصول و ثمره بذل جهد و استفراغ و وسع است.

احتفاظ بر تراث

کار دانشمند غربی آسان بوده. از همان ابتدا که به ترجمه پرداخته و دانش دانشمندان اسلامی را نشر داده، نه نامی از آن‌ها برده و نه یادی از آن‌ها کرده. همه را هم به نام خود ثبت. او به گذشته خود نیز حمله‌ور، هم‌عصران خود را نیز تخطئه، برای او عالم و دانشمند احترامی نداشته‌اند، مگر فردی که استاد خودش بوده، یا هم‌نظر و هم‌عقیده با او. دانشمند غربی از گذشته روی گردانده و بی‌هوا همه را به تیر خلاص رانده. ما اما مسلمانیم و احترام بزرگان خود را پاس می‌داریم. می‌دانیم بر دوش آن‌هاست که این‌جاییم و بدون تلاش و جهاد آنان کجا بودیم؟! ما نمی‌توانیم بگوییم و بسازیم. نمی‌توانیم همه را خراب کنیم و بر ویرانه‌های علمی‌شان دانش جدید بنا نهمیم. اگر هم بخواهیم جامعه اسلامی اجازه نمی‌دهد، جامعه علمی هم. بنابراین تحول در علوم انسانی، در مبنای اسلامی آن، در جامعه اسلامی، به این سادگی نیست. توجیه این‌که فلان استاد اشتباه کرده و فلان آیت و نشانه پروردگار که کلام او حجت بر مردم است، برداشت علمی به خطا داشته، از پس هر دانشمند و اندیشمند و عالمی بر نمی‌آید.

نقص: راهبردی در طرح دیده نشده است که چطور می‌شود جامعه علمی حوزوی و دانشگاهی را متقاعد کرد تا از نظریه‌های علمی بدل شده به فرهنگ عبور کند و بگذرد و بپذیرد گذشتگان ملکه عصمت نداشته و از خطا مصون نبوده‌اند. حجاب شخصیت‌ها و حرمت اخلاقی آن‌ها داخل در آثارشان نشود.

پیشنهاد: بخشی از تحول در علوم انسانی که نیاز اصلی و اساسی دستیابی به طرح حکومت الگو است، به فرهنگ‌سازی اختصاص دارد. این باید در طرح حاضر دیده شود و برنامه‌هایی برای آن پیش‌بینی، تا بتوان این باور را در میان مردم جا انداخت که می‌شود، بله می‌شود دیدگاه بزرگی را نقد کرد، بدون آن‌که ساحت ادب خدشه‌دار شود و بی‌احترامی صورت پذیرفته باشد.

مثال: شیخ طوسی خیلی جلیل‌القدر بود، هنوز هم هست. حوزه‌های علمیه شیعه و امدار او هستند، او مؤسس حوزه نجف است و برای نخستین بار محیطی فراهم کرد تا فقه شیعه تدریس و تحصیل شود. اما امروز برخی نظریات او مقبول فقها نیست و به آن اشکال دارند، جالب که این نقد اشکالی هم ندارد. همگان پذیرفته‌اند که قرن‌ها گذشت زمان، فهم امروز را دقیق‌تر کرده است، بدون آن‌که وهنی برای فهم گذشتگان باشد. این حالت باید برای اندیشمندان متأخر و علمای معاصر هم حاصل شود، تا نقد نظریات آنان نیز بی‌مانع شود.

چالش رویکرد باینری؛ صفر و یکی

ایده‌آلیسم؛ یا خوب و یا بد، نظریه‌ای که خاکستری ندارد؛ همه چیز یا سفید است و یا سیاه. چند سال روی ساخت خودرو ایستاده، تلاش‌های فراوان. - خوب است دیگر، همین را بسازیم و تحویل مردم دهیم. مردم منتظرند تا سوار خودروی داخلی شوند. - خیر، این زه بغل مرا نگران کرده، چسب آن دوا کافی ندارد. بگذار چند ماده دیگر هم آزمون

کنیم. - برادر! سه سال است در حال تست انواع چسب‌ها هستی. خُب نیست که نیست. زمان که بگذرد شاید اختراع شود. برادر او قبول نکرد که نکرد و هنوز مردم آن شهر با گاری جابه‌جا می‌شوند.

نقص: تمام طرح در یک گام دیده شده و این مقبول جامعه نیست. نیاز به حکومت الگو آن‌قدر زیاد که صبری ممکن نیست. پروژه‌های طولانی‌مدتی که نتیجه در آخر کار حاصل شود، مشکل را حل نمی‌کند.

پیشنهاد: طرح باید پلکانی دیده شود. برنامه‌های کوتاه‌مدتی لازم است تا مدل‌های کوچکی از حکومت الگو را پیاده کند و مردم را امیدوار. ببینند که می‌شود. مسائل پرچالشی که نظام اسلامی را امروز سردرگم کرده و از مقبولیت آن کاسته در اولویت قرار گیرد. منتظر کامل شدن حکومت الگو نمی‌توان شد. هر پله که محقق شود، همگرایی و عزم ملی را افزایش می‌دهد و گام‌های بعد تسریع می‌شود.

مثال: اولین خودروهای تولید شده را که نگاه کنیم، بیشتر گاری هستند تا خودرو. یک گاری که موتوری روی آن نصب شده. همان گاری را اما به بازار تحویل داده و فروخته‌اند. مشتری برای آن پول هم داده! ایده‌ها از مشاهده همان محصول ایجاد شده و به این جایی رسیده که ایستاده‌ایم؛ خودروهایی که به فضایی شبیه شده‌اند، هم به جهت ظرافت ظاهر و هم فناوری‌های شگفتی که با خود دارند.

تخاطب با فرد

مکلف فرد است. پیش فرض علم فقه این. در علم کلام هم بیشتر با فرد مواجه هستیم. اما قرآن چطور؟ کلام‌الله؟ مخاطب قرآن امت‌ها هستند، قوم‌ها، خیلی بیشتر از افراد. تا زمانی که سلاطین بر شیعیان حکومت می‌کردند و امور به امر همایونی می‌گشت، فقها هم دنبال تکلیف فردی. مردم احکام شخصیه خود را می‌پرسیدند و سراغی از جامعه و تکالیف اجتماعی که نمی‌گرفتند. فقیه هم پاسخگو به همان مسائل، با همان رویکرد فردی به منابع نظر می‌انداخت؛ کتاب و سنت. اما وقتی امت درست شده، جامعه اسلامی حاکم شده، دنبال حکومت الگو که هستیم، تازه می‌توانیم مخاطب پروردگار با قوم‌ها را فهم کنیم؛ قوم هود، قوم نوح، قوم لوط، قوم ثمود، امت ابراهیم و... .

نقص: در مسیر تولید مدلی برای حکومت، مدلی بر مبنای دین و احکام شریعت حقه، نمی‌توانیم توجه نکنیم که استنباط احکام اجتماعی مورد نیاز در وضعیت فعلی غیرمقدور است. فقیه حیران می‌ماند که چطور می‌شود مخاطب کلام خدا جمع باشد. امروزه حتی واجبات جمعی را هم به فرد منتسب کرده و کفایی توصیف می‌کنند، تا مانع حیرانی رفع شود. این خلأ مهم در سیاست‌گذاری طرح دیده می‌شود.

پیشنهاد: برنامه‌ای لازم است برای تشکیل جلسات مفصل با بزرگان فقها و فضایی حوزه. کم‌کم باید این ضرورت‌ها بیان شود و ذهن‌ها آماده گردد. فقیه تا از تکلیف فردی به تکلیف جمعی مهاجرت نکند، نمی‌تواند احکام حکومت را استنباط نماید. این برنامه در طراحی بیاید.

مثال: گروهی مأمور می‌شوند خیابانی را گازکشی کنند. یکی زمین را کنده و دیگری پر می‌کند. رهگذری می‌پرسد: از چه رو چنین ابلهانه؟! - ما سه نفر بودیم. وسطی لوله گاز می‌گذاشت. مریض شده و امروز نیامده. هر کدام از ما وظیفه‌ای داریم که به آن عمل می‌کنیم. مأمور به نتیجه هم نیستیم. - اشتباه می‌کنید. هیچ تکلیفی برای تک‌تک شما نیامده، تکلیف برای گروه شماست. - گروه مگر مکلف می‌شود؟! - آری که می‌شود. گروه شما مکلف است لوله گاز نصب کند. پس حالا که یکی نیامده، شما هم برنامه را باید تغییر دهید، یکی‌تان بکند و پر کند، دیگری در آن میانه لوله بگذارد. اگر لوله نصب نشود، هیچ‌کدام به تکلیف عمل نکرده‌اید و همه با هم معاقب هستید. تکلیف اجتماعی با تکلیف فردی فرق دارد. حصول نتیجه مداخلت دارد در تکلیف. در موضوع اخذ شده است یعنی.

برای تحقق طرح حکومت الگو نخست لازم است مبانی دینی مورد نیاز از منابع استخراج و استنباط شود. این کار نیاز به روشی دارد که در حال حاضر همان علم اصول فقه است. خروجی این فعالیت مواد اولیه‌ای را شکل می‌دهد که در تولید علوم به کار می‌رود؛ علوم تجربی و انسانی مورد نیاز برای طراحی حکومت. این علوم مسئول بررسی و یافتن روابط میان واقعیات هستند. اگر و آنگاه‌هایی که حاکی از ارتباطات سبب و مسببی در خارج از ذهن انسان است. این علوم نیز روشی برای خود دارند که با آن می‌توانند فرضیه بسازند، آزمون طراحی کنند و به نظریات برسند. در نهایت برای طراحی حکومت الهی و دین‌مبنا چاره‌ای نیست جز استفاده از معادلات همین علوم و برنامه‌ریزی مدل‌ها و الگوهای که بتواند در طول زمان، بر اساس ترتیب منظم و دقیقی اهداف را محقق سازد. مدل‌سازی و برنامه‌ریزی نیز روشی مدیریتی لازم دارد. بنابراین ما با سه روش و متد مواجه هستیم حداقل، که هر کدام مواد خام و اولیه دیگری را تأمین می‌کند. آیا می‌توانند با هم سازگار و هماهنگ نباشند؟ این سه روش؟ اگر خروجی استنباط قابل استفاده در تولید معادلات علمی نباشد، اگر خروجی علم قابل استفاده در برنامه‌ریزی نباشد؟

نقص: یکی از مهم‌ترین حلقه‌های مفقوده طرح تحقیق حکومت الگو عدم توجه به ناسازگاری سه روش فوق است و ارائه ندادن راه حلی برای هماهنگ‌سازی آن‌ها. این هماهنگی که اتفاقی و بدون سبب حاصل نمی‌شود، حتماً نیاز به ساختاری دارد که آن را پدید آورد و ضمانت کند.

پیشنهاد: بخشی از پژوهش‌های اولیه‌ای که در طرح دیده می‌شود اختصاص پیدا کنند به توصیف این سه روش و یافتن راه هماهنگ‌سازی آن‌ها با هم.

مثال: آن‌هایی که بدنه خودرو را می‌سازند قطعاً غیر از تولیدکنندگان موتور خودرو هستند. اما برنامه‌ای تدوین می‌شود که توصیف می‌کند موتور چه قدر فضا نیاز دارد، چه مقدار وزن دارد و چه مقدار لرزش. همه این‌ها باید در تولید بدنه ملاحظه شود. بدنه هم وزنی دارد که موتور باید بتواند نیروی لازم برای حرکت آن را تأمین نماید. این هماهنگی بین سازندگان موتور و سازندگان بدنه خودرو تصادفی نیست، مبتنی است بر برنامه‌ریزی دقیق.

رقص با فرهنگ

حرکت از این‌جا آغاز می‌شود، دقیقاً از همین‌جا. حرکت همیشه از جایی آغاز می‌شود که هستیم. اگر پای کوه ایستاده‌ایم، نمی‌توانیم برنامه حرکت خود را از ارتفاع پانصدمتری برنامه‌ریزی کنیم. باید مبدأ را جایی که هستیم بگیریم. فرهنگ همچون هوایی که همگان تنفس می‌کنند، همه را تحت تأثیر خود دارد. ما چگونه حکومت الگو طراحی کنیم، وقتی حوزوی ما فرهنگی دارد، دانشگاهی ما فرهنگی دارد، مردم ما فرهنگی دارند، فرهنگ مدیریت چگونه؟ فرهنگ مدیران چگونه؟ فرهنگ سیاسی، فرهنگ اقتصادی، فرهنگ هزینه کردن بودجه‌ها و صرف آن. همه این‌ها همانی هستند که الآن هستند. طرح از همین نقطه آغاز می‌شود. هر پروژه‌ای ناگزیر است با فرهنگ محیط خود کنار بیاید و آن را به عنوان چیزی که هست و قابل انکار نیست بپذیرد، تا بتواند به تدریج آن را تغییر دهد و ارتقا بخشد. از این رو، به ساز فرهنگ باید که رقصید. گریزی نیست.

نقص: در خود طرح اولیه خوب است اجزا و عناصر و اصول فرهنگ‌های بومی کشور دیده شود. اما اگر ممکن نشد، در پژوهش‌ها مورد توجه قرار گیرد. طرح تولید یک الگو، تولید الگویی برای حرکت یک جامعه است، از نقطه‌ای که الآن در آن هست. این مبدأ اگر دقیق توصیف نشود، به یک برنامه تخیلی می‌رسیم که فرض تحقق در این بستر اجتماعی را ندارد.

پیشنهاد: تأکید شود بر پژوهش‌های اولیه‌ای که موانع فرهنگی و البته فرصت‌های فرهنگی موجود در بطن جامعه امروز کشور را ترسیم کند، در مسیر تحقق طرح دستیابی به حکومت الگو. ما می‌خواهیم در این جامعه تحول ایجاد کنیم و نه جامعه مثلاً غرب، یا شرق دور.

مثال: خودرو را ساخته، ولی مشتری نداشت. سوار هم نشدند. - مردم شهر ما رنگ سیاه دوست ندارند، می‌گویند: شگون ندارد. حتی اسب سیاه هم سوار نمی‌شوند. نمی‌دانستی؟ - اگر می‌دانستم که خودرو را سیاه نمی‌ساختم. - به نظر من یک‌بار دیگر بساز، رنگ سبز هم بهتر است، مردم این شهر باور دارند رنگی آسمانی و متبرک است. - اگر از ابتدا با فرهنگ مردم شهر آشنا بودم، اصلاً خیلی هم کوچک می‌ساختم که در خانه‌هایشان جا شود این خودرو.

حفظ مشروعیت جهانی

علاوه کنید بر فرهنگ داخلی، فرهنگ جهانی را. امروز در دنیا حکومتی که مبتنی بر رأی مردم نباشد، رأی مستقیم، انتخابات یعنی، پذیرفته نمی‌شود. حضرت امام خمینی (ره) نجف که تشریف داشتند، درس فقه که داشتند، از حکومت اسلامی سخن گفتند. بعدتر که ناگزیر تشریف بردند فرانسه، در سخنرانی‌ها و بیانات فرمودند که انتخاب ما جمهوری اسلامی است. این تحول از چه رو؟ ضرورت‌های جهانی شاید. چرا طالبان هنوز نتوانسته اقبال جهانی جلب کند، ولی انقلاب اسلامی ایران به سرعت پذیرش بین‌المللی یافت؟ دموکراسی گفتمان مقبول جهان حاضر است، آن‌ها نمی‌توانستند روی نظامی که مبتنی بر رأی مردم و انتخابات است چشم ببندند. آبرویشان پیش مردم خودشان می‌رفت.

نقص: همیشه نمی‌توان مقصد را همانی لحاظ کرد که مطلوب نهایی‌ست. تهدیدها و موانعی در فرهنگ جهانی وجود دارد که الزام‌آور می‌شود. این در طرح بیان نشده. چنین مطلب مهمی. ما نمی‌توانیم سر در لاک خود کنیم، مبانی دینی را مستقیم بیاوریم در طراحی حکومت الگو، توقع هم داشته باشیم حکومتی قابل تحقق و پیاده‌سازی طراحی کنیم. الگویی را می‌توان محقق کرد که موانع را دور بزند و تهدیدات را رفع کند.

پیشنهاد: بندی در توصیف اصول و سیاست‌های طراحی حکومت الگو اضافه شود تا در قالب پژوهش‌هایی وضعیت فعلی بین‌المللی و جهانی را بررسی کرده و سازگاری طرح نهایی با این وضعیت را تضمین کند.

مثال: خودرویی ساخته که ظاهری شبیه به سفینه فضایی دارد. ظاهر است دیگر، خیلی هم زیبا. از سوخت جامد هم در موتور محرکه آن استفاده کرده، کم‌حجم و پرنرزی. چه از این بهتر؟ اما به محض تولید نخستین خودروها، کشورهای جهان احساس خطر کرده می‌پندارند موشک است، سلاحی که امنیت آن‌ها را به خطر می‌اندازد. نمایندگان دولت سراغ خودروساز آمده و تولید را متوقف می‌کنند: این شکلی نساز دیگر، یواش‌تر برود بهتر از این که اصلاً نرود!

تبیین به تمام ذات

کدام فلسفه؟ اصالت ماهیت؟ ماهیت حقیقت دارد. تنها رشته پیوند میان وجود ذهنی، وجود خارجی و وجود حقیقی و نفس‌الامری همان ماهیت است. به قول شیخ، ابن‌سینا، خداوند که مَشْمُوه را مَشْمُوه نکرده، زردآلو، فقط آن را ایجاد کرده است. مَشْمُوه همیشه مَشْمُوه بوده، حتی در نفس‌الامر، پیش از خلقت، با همان خواص ذاتی. می‌خواهیم چوب را بسوزانیم و ذغال بسازیم. ممکن است؟ اصالت ماهیت پاسخ می‌دهد: چوب دو قسمت دارد؛ ماده دارد و صورت. صورت نوعیه‌ای که الآن دارد چوب است، وقتی بسوزد، صورت نوعیه چوب می‌رود و صورت نوعیه ذغال بر همان ماده عارض می‌شود. انگار که خمیری را به شکل کاسه در آوری، بعد تغییر شکل دهی و از آن گلدان بسازی. - بین این دو صورت نوعیه چیست؟ لحظه‌ای که این می‌رود و آن می‌آید؟ - هیچ. - این که نمی‌شود. تغییر تدریجی است. چوب باید کم‌کم به ذغال تبدیل شود، جایی در این میانه، چیزی داریم که هم چوب است و هم ذغال؛ هشتاد درصد چوبیت دارد و بیست

درصد ذغالیّت. - خیر امکان ندارد. محال است. تضاد است. دو صورت نوعی نمی‌توانند با هم بر یک ماده عارض شوند.

نقص: با این فلسفه نمی‌توان تغییر را معنا کرد. تباین است؛ میان مبدأ و مقصد. تغییر هم یک امر خیالی و وهمی می‌شود. وقتی هیچ ارتباطی میان صورت اول و صورت دوم نباشد، چرا از درون تخم مرغ سیب بیرون نیاید؟ تا تضاد را به تناقض برگردانیم و اجتماع نقیضین را محال بدانیم، هیچ تغییری قابل توصیف در جهان واقع نیست. در طرح ذکر نشده است که کدام فلسفه و مبنای بنیادین خواهد توانست حکومت را که اساساً پیوسته در تغییر است توصیف کند. بدون نظریه بنیادینی که هستی را بتواند تفسیر کند، می‌شود علم تولید کرد، علمی که نیاز حکومت الگو است؟!

پیشنهاد: دقیق بیان شود که با فلسفه اصالت ماهیت نمی‌توان علم تولید کرد؛ نمی‌توان برای تغییر واقعیت معادله پدید آورد. این فلسفه قادر نیست مبنای طراحی حکومت الگو قرار گیرد.

مثال: هر موجودی یا هست و یا نیست. واقعیت دایرمدار دو حالت است. پس تمام خلقت دفعی است. هر چیزی ناگهان ایجاد می‌شود. حرکت از عدم به وجود تدریجی نبوده و دفعی شود. در فقه مثلاً یک راوی ثقة دانسته می‌شود، دیگری ضعیف. ثقة است و هر چه بگوید مقبول. فلانی مورد اعتماد، بهمان مسئولیت مهم را می‌دهیم دستش، بی‌توجه به این که اعتماد میزان دارد. ثقة است، ولی تا چقدر؟ فلانی امین است، ولی تا ده میلیون تومان. اگر ده میلیارد به او بسپاریم، باز هم امانت‌دار باقی می‌ماند؟ حکومت سرشار از نسبیت‌هایی است که تحلیل آن از ماهیت بر نمی‌آید.

اشتراک معنوی وجود

فلسفه اصالت وجود چطور؟ همان که ملاصدرا به فلهویون نسبت می‌دهد. مقبول امروز حوزه‌های علمیه هم هست. آن‌چه اصیل است و واقعی وجود است، نه ماهیت. چوب را می‌خواهیم بسوزانیم. می‌شود؟ چوبیت از وجود خارجی چوب درک می‌شود. چوب بودن که ماهیت است و واقعیت ندارد. امری ذهنی است که خودمان جعل می‌کنیم و می‌سازیم. ذغالیّت هم. چطور می‌شود چوب را به ذغال تبدیل کرد؟ وجود باید درون خود تغییر کند، مرتبه آن عوض شود. تشکیکی است، مانند: نور. نور قوی با نور ضعیف در مرتبه نوریت فرق دارد. آیا به نور قوی نور اضافه کرده‌ایم؟ یا به نور ضعیف تاریکی؟ تاریکی عدمی است و نمی‌شود اضافه کرد. پس نور نور است، ولی تشکیکی. - نور که بسیط نیست، فوتون‌ها یا امواج الکترومغناطیس هستند. هر چه تعداد بیشتر قوی‌تر. - بله، نور بسیط نیست. مثال بود، در مثال مناقشه نیست. - خُب یک مثال دیگر بزن. - ندارم. - نیست یعنی. امر بسیط نیست. اگر هم باشد برای من و تو قابل درک نیست. اصلاً امر بسیط که تغییر ندارد. تغییر در آن فرض ندارد. - پس حرکت جوهری چطور؟ - خودت می‌توانی برای حرکت جوهری مثال بزنی؟ واقعی باشد؟ ندار. نیست. تلاش نکن. جوهری که بسیط تعریف کردی، حرکت ندارد. ذهن خودت مخلوق است. مخلوق مرکب است. ذهن تو مرکب است. واقعیت هم مرکب است. نمی‌توانی درکی از چیزی داشته باشی که مرکب از اجزا نباشد. اگر «هستی» معنای واحدی داشته باشد، اشتراک معنوی یعنی همین دیگر. تمام حقیقت هر واقعیتی را هم «هستی» بدانی. خُب برادر من، تمام واقعیت می‌شود مثل هم. من تو هستم، تو من هستی. این می‌شود همان عرفان نادرستی که برخی نشخوار می‌کنند: ما همه خداییم و خدا ما، همه یکی هستیم و تمام تفاوت‌ها خیالی و وهمی است و تا از این دنیا برویم، آگاه می‌شویم که چیزی جز خدا نیست. یک «وحدت مطلق».

نقص: از اصالت وجود نه تنها توصیف تغییر بر نمی‌آید، حتی قادر به تفسیر واقعیت هم نیست. با این فلسفه که نمی‌شود علم تولید کرد؛ معادلاتی که روابط میان واقعیات را نشان دهد و ابزاری برای طراحی حکومت الگو باشد. محکم باید در طرح بیان کنیم که تا تفسیر دقیقی از واقعیت نداشته باشیم، واقعیت با تمام تغییرات و تفاوت‌هایی که در آن می‌بینیم، نمی‌توانیم علوم اسلامی تولید کنیم، علوم بر مبنای باورهای دینی.

پیشنهاد: صریح بیان شود که با فلسفه اصالت وجود نمی‌توان علم تولید کرد؛ نمی‌توان برای تغییر واقعیت معادله

داد. این فلسفه قادر نیست مبنای طراحی حکومت الگو قرار گیرد.

مثال: از فیلسوف پرسید: انسان چیست؟ - جسم نامی حسّاس متحرّک بالاراده؛ حیوان ناطق. - برادر عزیزم، همه این‌ها که گفתי ماهیت بود. جنس بود، عرض بود، فصل بود. این‌ها ماهیت هستند نه وجود. ماهیت که واقعی نیست. تعریف واقعی از انسان ارائه کن! - آن. - یعنی چه؟ - انسان آن است. [و با دست به یک شخص اشاره می‌کند]. حقیقت انسان به وجود شخصیه اوست. پس انسان همان است که هست. - ولی آن چیزی که نشان دادی «زید» بود. این تعریفی که دادی می‌شود تعریف زید. خواستم انسان را تعریف کنی. نگو تعریف به حدّ تامّ است. حدّ تامّ مربوط به اصالت ماهیت است. تو اصالت وجودی هستی. تعریف انسان را بر اساس واقعیت بیان کن، نه اعتبار و جعل. - خُب ببین! رجوع کن به مرحله یازدهم کتاب نه‌ایة الحکمة علامه. بحث اتحاد عقل و عاقل و معقول. مطلب این است که اصلاً واقعیت قابل تعریف نیست. این‌ها همه وهم است. همه این تعریف‌ها. زیرا برای شناخت و درک که نمی‌شود از راه بیان ماهیت رفت. راه شناخت وحدت است. تو وقتی وحدت پیدا کنی با معلوم، علم به آن حاصل می‌شود از برای تو، یعنی عالم می‌شوی. عالم زمانی خواهی شد که با معلوم یکی شوی. خیلی بحث مفصّلی است و در این مقال نمی‌گنجد. - عزیز دل برادر! من که یک نفس مجرد و بسیط هستم، چطور وحدت پیدا کنم با یک امر خارجی که به قول خودت مرگب است و ذواجزاء. این چطور ممکن است؟! - بله، البته. قطعاً ممکن نیست. علامه هم همین را فرموده است. اما دقّت نکردی. هر موجود مرگبی که در خارج هست و واقعیت وجودی دارد، این یک علّتی دارد که آن علّت ضرورتاً واجد تمام خصوصیات آن معلوم است. زیرا می‌دانی که فاقد شیء نمی‌تواند مُعطی آن باشد. حال تو که مجرد و بسیط هستی، با آن علّت مجرد و بسیط وحدت پیدا می‌کنی، طبیعتاً علم به تمام معلول‌های او هم پیدا خواهی کرد. یکی از آن معلول‌ها همین شیء مرگب خارجی است. - یعنی من باید با علّت این شیء وحدت پیدا کنم تا به آن شیء علم پیدا کنم؟! واقعاً خودت به این مطلب باور داری و از همین طریق علم پیدا می‌کنی یا داری شوخی می‌کنی؟! وقتی سبب را می‌بینی، بو می‌کشی، گاز می‌زنی، می‌چشی و بعد می‌گویی: به‌به، چه شیرین و معطر و زیباست. رفتی در واقعیت و با خالق آن سبب وحدت پیدا کردی، تا ویژگی‌های این سبب را بشناسی؟!

کوتاه‌نگری در فیزیک

واقعیت یا ماده است و یا انرژی. این را فیزیک می‌گوید. تازه آن هم در یک مجموعه بسته. ماده و انرژی می‌توانند به هم تبدیل شوند، ولی در کل افزایش و کاهش ندارند. اصلاً از همین‌جا بود که مدعی شدند به وجود سیاهچاله‌ها. دیدند جایی گرانشی هست که چیزی در آن‌جا نیست. نتیجه گرفتند که چیزی در آن‌جا هست که دیده نمی‌شود. و گرنه که سرعت بسط کهکشان‌ها و دور شدن اجرام سماوی از هم بیشتر باید می‌بود. نمی‌پذیرند که لحظه به لحظه چیزهایی به این جهان اضافه شود که قبلاً نبوده است. همه چیز همین‌قدر از ابتدا بوده. واقعیت تا پریروز اتم بود، جسمی نشکن و سفت و صلب که با قرار گیری در کنار عناصر دیگری مانند خود، اشیا را می‌ساخت. اتم هم چهار نوع بیشتر نداشت؛ عناصر یعنی: یا باد بود، یا آب، یا آتش و یا خاک. دیروز فهمیدند اتم هم می‌شکند. بور گفت: مثل سیارات است. الکترون به دور پروتون و نوترون. دیدند خیر، پروتون خودش سه کوارک است. نوترون هم. شرودینگر که اساساً با پذیرش مبانی کوانتومی هایزنبرگ به مدلی از ماده رسید که ابری است. الکترون دیگر ذره‌ای نیست که به دور هسته بچرخد. در یک محدوده‌ای هست، همه‌جای آن، در یک آن هست. دقیقاً همان تناقضی که فلاسفه ما ممتنع می‌دانستند. دنبال این بودند که چهار نیرو را در یک تعریف واحد بگنجانند. زمانی که معادلات آن واحد شود. نشد که نشد. نظریه M از کار در نیامد. هاوکینگ گفت: اگر جاذبه ضعیف است، حتماً به خاطر این‌که میلیاردها جهان موازی داریم، این جاذبه خرج در کنار هم نگهداشتن این‌ها می‌شود. این نیرو دارد بین جهان‌ها مصرف می‌شود که مقدار کمش به ما رسیده. از همین نظریه بود که به «عدم نیاز به خدا» رسید. دکتر گلشنی هم البته از کسانی که نقدی بر این نظریه دارد. همه این‌ها یک اثر مهم داشته است: امروز تمامی علوم وامدار فیزیک هستند. زیست ما هم از فیزیک بهره می‌برد. - انسان چیست؟ موجود

زنده اصلاً؟ - مجموعه سلول. - سلول چیست؟ - خُب معلوم است دیگر، فیزیک که بیان کرده، مولکول‌های بزرگی از عناصر مهمی مانند: اکسیژن، هیدروژن، نیتروژن و از همه مهم‌تر کربن. مواد آلی را شکل می‌دهند. - همین؟! - بله همین. - روح چه؟ - ها؟! این‌ها متافیزیک است. خارج از بحث ماست. - خیر. خارج از بحث شما نیست. داخل در بحث شماست. شما انکار هر چیزی را می‌کنی که فیزیک نپذیرد. وقتی انسان با نیروی عضلات حرکت می‌کند، این نیرو از یک واکنش شیمیایی حاصل می‌شود، تریگر یا ماشه آن هم سدیمی که در آکسون‌ها تغییر موقعیت می‌دهد، تا یک پالس الکتریکی را داخل نورون منتقل سازد، دندریت‌ها هم با مولکول‌های ناشی از واکنش شیمیایی، از نورونی به نورون دیگر، شوخی نکن برادر، تو منکر روح هستی، نه بی تفاوت نسبت به آن. فیزیک تو دیگر علم نیست، فلسفه شده، ایدئولوژی است. بین چطور فیزیکدانان دارند درباره هستی و واقعیت نظریه‌پردازی می‌کنند؟ کاری که قبلاً ارسطو و افلاطون می‌کرده‌اند.

نقص: این گاف بزرگ، این گپ، این شکاف میان نظریات فیزیک و واقعیتی که دین‌داران به آن باور دارند، قابل اغماض و چشم‌پوشی نیست. در طرح بیان نشده که با این مبنای علمی که فیزیک داعیه‌دار آن است نمی‌شود حکومت الگوی دینی و الهی تأسیس و طراحی کرد. ضرورت تحوّل در فیزیک در مسیر این طرح انکارناپذیر است.

پیشنهاد: مجموعه پژوهش‌هایی به طرح اضافه شود تا فیزیک ماده‌بنیاد و ماتریالیست را نقد کرده و مبانی جدیدی برای آن بیابد. اذعان شود که بدون تحوّل در فیزیک قطعاً نمی‌توان علوم انسانی اسلامی تولید کرد و به طرح حکومت الگو بر مبنای دین رسید.

مثال: افسرده شده است. از نزدیکانش فوت کرده، فشار عصبی اثر کرده. نزد روان‌پزشک می‌رود. سیستم عصبی و رفتار مغز را تحلیل می‌کند. MRI می‌گیرد، یعنی تصویری مغناطیسی از فعالیت‌های مادی مغز. - ترشح فلان ماده شیمیایی در فلان موضع از کورتکس مغز سبب شده حالت اندوه بر شما عارض شود. این دارو را که مصرف کنی، آن را خنثی می‌کند و افسردگی رفع می‌شود! پزشکی که به روح اعتقاد ندارد، در علم خود یعنی، شاید نماز هم بخواند، این پزشک مفروضات علمی خود را از فلسفه هستی‌شناسی روز گرفته است؛ فیزیک! - برادر! این خودرویی که ساختی، آیا در مکانیک و حرکت آن تفاوتی حاصل می‌شود، اگر بسم الله بگویم بعد روشن کنم، یا بدون بردن نام خدا استارت بزنی؟! - چرا شعر می‌گویی؟! من خودروسازم، ماشین ماشین است دیگر. بردن نام خدا که در علم مکانیک تأثیر نمی‌کند. اگر روشن نشد، حتماً مشکل از سیستم سوخت‌رسانی یا برق بوده. - تا به حال بررسی کرده‌ای؟! هزار خودرو را با نام خدا روشن کنی، هزار تا را نه. بینی کارایی کدام بیشتر است؟ - نه! - معلوم است که نه! این مطلب حتی در فرضیات تو هم جایی ندارد، چه برسد به آزمون. ولی من باور دارم که وقتی نام خدا را ببرم، تغییراتی در رفتار خودرو اتفاق می‌افتد. آیا می‌توانی این تغییرات را بررسی و ارزیابی کنی و در طراحی خودروی خود لحاظ نمایی؟!

نتیجه‌گیری: با اصالت ماهیت، با اصالت وجود، با فیزیک روز، نمی‌شود علمی تولید کرد که مواد اولیه طراحی حکومت الگوی دینی را تأمین کند. با فقه فردی و اصول فقه موجود هم نمی‌توان مبانی دینی مورد نیاز برای طراحی حکومت الگوی دینی را از منابع، استنباط و استخراج کرد. همه این نیازها و ضروریات را باید در طرح تحقیق ببینیم و ملاحظه کنیم.

نُفُوضُ أَمْرِنَا إِلَى اللَّهِ؛ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ
یوم ۲۱ ربیع الأول سنه ۱۴۴۶ - قم المقدّسه

روند طراحی نظام حکومتی الگو

